

آیا فلسفه حکیمان اسلامی همان فلسفه یونانی است؟

□ دکتر محمد بیدهندی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

همان فلسفه یونانی است؟

ظاهراً طرح چنین بحثی قدمت چندانی ندارد، گرچه در مورد فلسفه مسیحیت و فلسفه یهودیت چنین بحثی مطرح بوده است که عمدتاً به فلسفه اسکولاستیک و قرون وسطی مربوط می‌شود و کسانی مانند اتین ژیلسون و بدوی و... تلاش کرده‌اند وجود حقیقتی بنام فلسفه مسیحیت را توجیه کرده و بپذیرند.

در باب اینکه آیا اطلاق لفظ فلسفه اسلامی درست است یا خیر و یا اینکه فلسفه اسلامی چه ارتباطی با فلسفه یونان دارد نظرات مختلفی ارائه شده است. کسانی سعی کرده‌اند بجای لفظ «فلسفه اسلامی»، «فلسفه فیلسوفان اسلامی» و یا «فلسفه در جهان اسلامی» و حتی «فلسفه عربی»^۱ بکار ببرند و همچنین کسانی مدعی شده‌اند که «آنچه در حوزه‌های علمیه بنام فلسفه اسلامی خوانده می‌شود گرچه اسم اسلامی بخود گرفته و مقدس شده است ولی آن هم فلسفه‌ای یونانی بیش نیست».^۲

و در مقابل کسانی هستند که می‌گویند «حقیقت امر این است که فلسفه ارسطو در واقع با فلسفه‌ای که در دنیای اسلامی به اسم فلسفه مشائی ارسطو معروف گشته است در موارد حساسی تفاوت عظیم دارد»^۳ و معتقدند که فلاسفه اسلامی با شرح و تفصیل کتب یونانی طرحی نو برای فلسفه ریختند، فلسفه‌ای که قائم بذات خود است نه

چکیده

نگارنده در این مقال بر آن است که نخست نظرگاههای مختلف را در خصوص فلسفه اسلامی بررسی نموده و سپس این ادعا را تقویت نماید که واقعیت ارزشمند و منظمی تحت عنوان فلسفه اسلامی وجود دارد که از کندی و فارابی و ابن سینا شروع شده و بدست شیخ اشراق و صدرالمتألهین تکامل یافته و تا زمان کنونی نیز استمرار یافته است. فلسفه اسلامی یک واقعیت تاریخی است، واقعیتی که مانند دیگر فلسفه‌های موجود، گرچه در بسیاری از مسائل از فلسفه یونانی متأثر است ولی هم پرسشهای جدیدی در آن مطرح شده و هم پاسخهای بدیعی به پرسشهای موجود داده است.

کلید واژه‌ها

فلسفه اسلامی؛

فلسفه یونان؛

ارسطو؛

افلاطون؛

فارابی؛

ابن سینا.

مقدمه

یکی از مسائلی که اخیراً بطوری جدی مطرح شده این است که آیا کاربرد اصطلاح فلسفه اسلامی بجا و درست است؟ و بتعبیر دیگر آیا فلسفه مورد بحث چیزی جز

۱. رک: تاریخ الفلسفه العربیة حنا الفاخوری، خلیل الجر.

۲. فربه تر از ایدئولوژی، دکتر سروش، ص ۳۳، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۲.

۳. یادنامه علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۲۰۱، مقاله از دکتر عبدالجواد فلاطوری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

رواقی است نه مشائی و نه نوافلاطونی بلکه پدیده تازه‌ای است که از همه این مدارس تأثیر پذیرفته و از این منابع سیراب شده ولی روح آن، روح اسلام است.^۴

صرفنظر از اینکه انگیزه اصلی از طرح این سؤال چه بوده است و چه می‌تواند باشد؛ لازم است جوابی درخور و مناسب به این سؤال داده شود. البته ناگفته پیداست که جواب عملی این است که ماهیت فلسفه اسلامی به جهانیان معرفی شود تا در آنصورت متفکرین و اندیشمندان منصف، خود قضاوت کنند که آیا اولاً حقیقتی بنام فلسفه اسلامی وجود داشته است و ثانیاً آیا تا زمان کنونی نیز استمرار یافته است یا خیر؟

در این نوشتار تلاش خواهیم کرد که پاسخی مناسب برای سؤال مزبور پیدا کنیم. نخست برخی از دیدگاههای مختلفی را که درباره فلسفه اسلامی وجود دارد در اینجا مطرح می‌کنیم و سپس به بررسی اجمالی آن می‌پردازیم. برخی آراء مربوط به فلسفه اسلامی

۱- «اسکلت اصلی فلسفه اسلامی، فلسفه یونانی و اسکندرانی است»^۵ که از نظر کمی و کیفی دستخوش تحولاتی عظیم گردیده است. از نظر کمیت پر واضح است که بسیاری از عناوین و موضوعات مورد بحث در این فلسفه از ابتکارات و دستاوردهای فلاسفه مسلمان بوده است؛ مسائلی مانند ماهیت و وجود و تمایز آن دو از یکدیگر، حرکت جوهری، اصالت وجود، تجرد نفس و... و از نظر کیفی بسیاری از موضوعات از جهاتی و یا بطور کلی تغییر کرده است که در ادامه مقال از آن سخن خواهیم گفت.

۲- فلسفه اسلامی، دوره‌ای از فلسفه است که متعلق به دوران اسلامی است؛ یعنی فلسفه‌ای است که مانند تمام فلسفه‌های دیگر ذاتاً یونانی است و در دوره اسلامی به این شکل شرح و بسط یافته است.^۶

۳- فلسفه اسلامی بدون آشنایی با دین اسلام کاملاً قابل فهم نیست چه در این فلسفه عناوین و معانی یافت می‌شود که برگرفته از شریعت اسلامی (وحی و احادیث) می‌باشد. عناوینی مانند مائیت، آئیت، قضا، قدر، لوح محو و اثبات، لوح محفوظ، قلم، ام‌الکتاب، خلقت، تشان و تجلی و...^۷

و بطور کلی در فلسفه اسلامی طرح بخشی از مسائل، مرهون اندیشه و تدبیر در آیات و روایات بوده است، همانطور که ملاصدرا با تدبیر در آیات دوازدهم تا

چهاردهم سوره مؤمنون، مسئله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس برایش مطرح شده و سپس آنرا برهانی نموده است «ولقد خلقنا الإنسان سلالة من طین... ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقین».

۴- فلسفه اسلامی هم از حیث موضوع و هم از حیث غایت با فلسفه یونانی تفاوت دارد. فلسفه ارسطویی بحث پیرامون مبادی علوم طبیعی است در صورتیکه فلسفه اسلامی یا علم الهی، بحث و گفتگو پیرامون علل عالیة علی‌الخصوص علت اولی (خدا) است^۸ و همچنین فلسفه اسلامی بدنبال علل فاعلی و غایی است بخلاف فلسفه ارسطو که صرفاً بدنبال علت غایی است.^۹

۵- فلسفه یونانی و فلسفه اسلامی هر دو برخاسته از فلسفه مشرق زمین هستند. البته دلائل و شواهدی در دست است که مؤید این معناست که فلسفه ریشه در شرق دارد.

۶- فلسفه اسلامی همان کلام اسلامی است و عبارت دیگر فلسفه اسلامی مشتمل بر دو بخش است بخشی که همان مطالب و مباحث فلسفه یونان است و بخش دوم یکسری مباحث عقلی که توجیه و دفاع از دین اسلام مطرح شده است و چیزی جز همان کلام اسلامی نیست.^{۱۰}

۷- فلسفه اسلامی سابقاً بعنوان فلسفه قابل ذکر مطرح بوده ولی بخاطر دگرگونیهای جهانی همه چیز حتی معیارهای قدیمی فلسفه اسلامی فرسوده شده و بی‌ارزش گردیده است.

و اکنون جز در رشته تاریخ فلسفه‌ها نباید به خود جرأت دهیم که نامی از آن، در عداد دانشهای زنده و ارزنده

۴. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی - حنا الفاخوری، خلیل الجبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۴۴۷.

۵. مقالات فلسفی، استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۳۶.

۶. مقام فلسفه، دکتر رضا داوری، ص ۱۲۶ همچنین ر.ک: کتاب فلسفه در ایران، پاورقی، ص ۹؛ همچنین ر.ک: مقدمه تاریخ فلسفه در اسلام، م.م. شریف، بقلم دکتر نصرالله پورجوادی.

۷. شرح حکمت متعالیه ج ۱ - آیه الله جوادی آملی، ص ۳۴۵، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.

۸. اصول فلسفه دکارت، ترجمه منوچهر صانعی دژه‌بیدی، مقدمه مترجم، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱.

۹. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۴۰۴، ترجمه سیدجلال الدین مجتبیوی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

۱۰. فریه‌تر از ایدئولوژی، دکتر سروش، ص ۱۵۸، همچنین در این قسمت نویسنده جنگ عرفان و فلسفه را همان جنگ عرفان و کلام می‌داند.

استحکام تحسین برانگیزی برخوردار بوده و می‌باشد «فلسفه اسلامی» است و کاربرد لفظ فلسفه اسلامی هم با توجه به چند مناسبتی که ذکر خواهد شد محل ایراد و اشکال نمی‌تواند باشد.

بنابر وجه نخست معتقدیم که اگر چه اسکلت فلسفه اسلامی، همان فلسفه یونانی است ولی هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، تغییرات قابل توجهی توسط حکمای اسلامی در این فلسفه انجام گرفته است. بگونه‌ای که از مجموع مسائل فلسفه اسلامی می‌توان گفت حدود ۱/۳ آن عناوین و مسائل از فلسفه یونان وام گرفته شده است و مابقی ابتکار فلاسفه مسلمان است.^{۱۵} مواردی ابتکاری مانند حرکت جوهری، اصالت وجود و تقسیم علم به تصور و تصدیق، تمایز وجود، ماهیت و... که در ادامه بحث از آن سخن خواهیم گفت.

از نظر کیفی نیز می‌توان گفت که بسیاری از مسائلی که از فلسفه یونان یا ایران باستان بدست فلاسفه مسلمان رسیده، تغییرات قابل توجهی از حیث معنا و محتوا داشته است. بعنوان مثال اگر بحث «علیت» را که یکی از مهمترین مسائل فلسفی است در نظر بگیریم، تصویری که از «علیت» در فلسفه ارسطویی صورت گرفته بکلی با آنچه در فلسفه اسلامی مطرح است تفاوت اساسی و جوهری دارد. در فلسفه اسلامی خداوند بعنوان *علة العلیل* مطرح است در صورتیکه «نظر ارسطویی درباره خدا کافی و خرسند کننده نیست».^{۱۶}

در فلسفه اسلامی بازگشت علیت الهی به تجلی و تشآن است یعنی معلول جلوه‌ای از جلوات و شأنی از شؤن و اسمی از اسما اوست.^{۱۷} معلول، چیزی نیست که

۸- فلسفه اسلامی، همان فلسفه یونانی است و عبارت دیگر چیزی جز التقاط فلسفه پیشینیان نمی‌باشد و عمدتاً تکرار آراء حکمای یونانی است جز آنکه فلاسفه مسلمان از بیان و تقریر آن، مقاصد و اهدافی غیر از آنچه یونانیان داشتند منظور نمودند، بخصوص که فلسفه را در خدمت دین در آورند؛ البته در اینکه یکی از اهداف و مقاصد بزرگ فلاسفه پیشین مانند کندی و فارابی و دیگران این بود که بوسیله فلسفه از دین دفاع کنند، تردیدی نیست ولی چنانچه خواهیم گفت هرگز چنین نبود که آن مجموعه فلسفی یونانی را بصورت التقاطی در خدمت دین در آورند یا اینکه فلسفه خود را با ملاحظه دین صورت بخشند. بررسی این معنا که تا چه حد فلاسفه مسلمان در این کار موجه و موفق بوده‌اند بخشی است که آنرا در مقال و مجال دیگری باید پی گرفت.

۹- فلسفه اسلامی ترجمه و شرح نادرست و محرف فلسفه یونان است؛^{۱۲} بدین معنا که فلاسفه مسلمان به جهت عدم فهم دقیق فلسفه یونان بتدریج از آن فاصله گرفته و بصورت جداگانه‌ای عرض اندام نمودند که البته بطلان این وجه آشکار بوده و نیازی به توضیح ندارد. تا اینجا به بیان برخی از آراء مربوط به فلسفه اسلامی پرداختیم؛ البته نظرات و آراء دیگری نیز درباره فلسفه اسلامی می‌توان یافت که لازم است در یک رساله کاملی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. فی المثل کسانی بر این اعتقادند که «در حقیقت فلسفه اسلامی سنتز تضاد دیالکتیکی بین اشاعره و معتزله بود».^{۱۳}

و کسانی دیگر مدعی شده‌اند که فلسفه اسلامی، محصول یک جریان سیاسی است که توسط خلفای بنی عباس علیه دین و خصوصاً علیه تعلیمات اهل بیت ایجاد شده و هدایت گردیده است.^{۱۴}

البته در ادامه بحث تا حدودی روشن خواهد شد که نه تنها فلسفه اسلامی در مقابل تعلیمات اهل بیت قرار نداشته بلکه اتفاقاً بوسیله این تعلیمات بدرجات عالی رسیده است. اینک به بررسی و نقد بعضی از این آراء و نظریات پرداخته و عمدتاً در جهت اثبات مدعای این مقال سخن بمیان خواهیم آورد.

نقد و بررسی

نگارنده بر این اعتقاد است که یکی از فلسفه‌های موجود که در مقایسه با فلسفه‌های دیگر، از انسجام و

۱۱. کاوشهای عقل نظری، دکتر مهدی حائری، مقدمه کتاب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
۱۲. فارابی، مؤسس فلسفه اسلام، دکتر رضا داوری، ص ۶۷، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
۱۳. متافیزیک، دکتر مهدی حائری، ص ۲۶.
۱۴. رک تفسیر المیزان ج ۵، ص ۴۱۹، علامه طباطبائی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۵. مرحوم استاد مطهری تعداد مسائل فلسفی مأخوذ از فلسفه یونان را ۷۰ مسئله می‌داند و کل مسائل فلسفی را بالغ بر ۲۰۰ مسئله می‌داند. رک مقدمه اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، همچنین رجوع شود به «هستی‌شناسی در مکتب صدرالمتألهین»، اثر جعفر سبحانی، ص ۱۲.
۱۶. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۴۸۲.
۱۷. الحکمة المتعالمیة یا الاسفار الاربعة، ج ۲، ص ۳۰۵، صدرالدین شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت الطبعة الثانية، ۱۹۸۱.

از علت متولد شده باشد، بدین معنا که چیزی باشد که به علت مرتبط است بلکه معلول عین ربط و عین نیاز و فقر به علت است و همانطور که جناب معلم ثانی، ابونصر فارابی - برای نخستین بار مطرح نموده معلول، فیض علت تامه است که نظریه «فیض» در جای خود بتفصیل باید مورد بحث قرار گیرد.^{۱۸} البته این معنا بطور کلی در فلسفه یونان مطرح نبوده است، چه ارسطو در بحث «علت» متالینیک^{۱۹} از علت موجد و مفیض سخن بمیان نیاورده است، بلکه ارسطو خدا را علت غایی جهان دانسته نه علت فاعلی آن، علتی که صرفاً نظم دهنده و محرک است نه هستی بخش! حتی افلاطون در رساله طیمائوس آنگاه که سخن از علت فاعلی و صانع بمیان می آورد، علت فاعلی را مبدأ موجودات نمی داند، بلکه معتقد است علت فاعلی اشیاء را بر طبق عالم مثل و اعیان می سازد و همچنین در فلسفه یونانی هیچ صفتی از صفات کمالیه، مانند علم و قدرت و حیات به او نسبت داده نشده است و همینطور مسائلی مانند عروض وجود پر ماهیت و غیره، در فلسفه یونان مطرح نشده است، چه فارابی، مؤسس فلسفه

اسلامی در فصل اول از فصوص الحکم^{۲۰} بتفصیل پیرامون تغایر واقعی وجود و ماهیت سخن گفته و برای نخستین بار ثابت نموده که موجود ممکن، زوج ترکیبی است که از وجود و ماهیت تشکیل شده است و بر همین اساس مقسم مقولات عشر

ارسطویی را ماهیت دانسته است نه وجود، آنگونه که خود ارسطو پنداشته است.

در این قسمت بی مناسبت نیست که تقسیمبندی مسائل فلسفه اسلامی را از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری «ره» عیناً نقل کنیم.^{۲۱} مرحوم مطهری مسائل فلسفه اسلامی را در چهار دسته قرار داده اند:

۱- مسائلی که تقریباً بهمان صورت اولی که ترجمه شده، باقی مانده و چهره و قیافه اولیه خود را حفظ کرده، تصرف و تغییر و تکمیلی در آن صورت نگرفته است (مثل اکثر مسائل منطق، مبحث مقولات دهگانه، علل اربعه، تقسیمات علوم، تحدید و تقسیم قوای نفس از این ردیف مسائل هستند).

۲- مسائلی که فلاسفه اسلامی آنها را تکمیل کرده اند، اما تکمیل باینصورت بوده که پایه های آنها را محکمتر و آنها را مستدلتر کرده اند؛ به این شکل که برهان مسئله را تغییر داده اند و یا براهین دیگری اضافه نموده اند (مثل مسئله امتناع تسلسل، تجرد نفس، اثبات واجب، توحید، امتناع صدور کثیر از واحد، اتحاد عاقل و معقول، جوهریت صور نوعیه).

۳- مسائلی که اگر چه نام و عنوان آن همان است که در قدیم بوده است اما محتوا بکلی تغییر کرده و چیز دیگری شده است. آنچه با آن نام در دوره اسلامی اثبات و تأیید می شود غیر آن چیزی است که در قدیم به این نام خوانده می شده است (مسائلی مانند: مثل افلاطونی، رابطه حرکت با علت، رابطه خدا باعالم، مسئله صرف الوجود و واجب و...)

۴- مسائلی که حتی نام و عنوانش تازه و بیسابقه است و در دوره های قبل از اسلام به هیچ شکل مطرح نبوده است و منحصرأ در جهان اسلام مطرح شده است (مسائلی مانند اصالت وجود، وجود ذهنی، احکام عدم، امتناع اعاده معدوم و همچنین

مسئله جعل، مناط احتیاج شیء به علت، اعتبارات ماهیت، معقولات ثانیه فلسفی، برخی اقسام تقدم، اقسام حدوث، انواع ضرورتها و امتناعها و امکانها، برخی اقسام وحدت و کثرت، حرکت جوهریه، تجرد نفوس حیوان، تجرد برزخی نفوس

*** فلسفه اسلامی یک واقعیت تاریخی است، واقعیتی که مانند دیگر فلسفه های موجود، گرچه در بسیاری از مسائل از فلسفه یونانی متأثر است ولی هم پرسشهای جدیدی در آن مطرح شده و هم پاسخهای بسدیعی به پرسشهای موجود داده است.**

انسان علاوه بر تجرد عقلی، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس، وحدت در کثرت قوای نفس، بازگشت ارتباط معلول به علت به اضافه اشراقیه، معاد جسمانی برزخی، بُعد رابع بودن زمان، قاعده بسیط الحقیقه، علم بسیط اجمالی باری در عین کشف تفصیلی و در منطق

۱۸. آراء اهل المدينة الفاضلة، ترجمه سید جعفر سجادی، ص ۱۱۸.

کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

۱۹. متافیزیک ارسطو - ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی،

ص ۱۲۹ - نشرگفتار - تهران - چاپ اول - ۱۳۶۶.

۲۰. فصوص الحکم فارابی - فصل اول و دوازدهم و همچنین ر.ک

نمط ششم از اشارت و تنبیهات ابن سینا.

۲۱. مقالات فلسفی ج ۳، ص ۲۱ - استاد شهید مرتضی مطهری -

انتشارات حکمت - تهران - چاپ اول - ۱۳۶۹.

تقسیم علم به تصور و تصدیق که ظاهراً اولین بار توسط فارابی صورت گرفته است، اعتبارات قضایا، تقسیم به خارجی و ذهنیه و حقیقیه و...

گروه دوم کسانی هستند که فلسفه اسلامی را همان فلسفه یونانی می‌دانند که متعلق به دوره و عصر اسلامی است. بنظر می‌رسد اساس رأی مزبور مبتنی بر دو اصل مفروض باشد.

یکی اینکه فلسفه ذاتاً و ماهیتاً یونانی است و دوم اینکه فلسفه حقیقت واحدی است که سیر تکاملی خود را از ابتدا تاکنون ادامه داده است و اگر اختلافی در مکاتب فلسفی بچشم می‌خورد تماماً در فروع و جزئیات است.

همانطور که قبلاً متذکر شدیم قاطبه اندیشمندان و فلاسفه بر این اعتقاد هستند که مهد تولد فلسفه، سرزمین یونان بوده است و بدون تردید منظور از این بیان این بوده که برای نخستین بار طرح مسائل فلسفی بصورت یک سلسله مباحث نظری و استدلالی توسط یونانیان صورت گرفته است، در اینصورت آیا می‌توان نتیجه گرفت که فلسفه ذاتاً و ماهیتاً یونانی است؟

بنظر می‌رسد اینکه ما فلسفه را ذاتاً یونانی بدانیم خالی از ابهام و تسامح نباشد. زیرا اگر منظور، فلسفه بمعنای عام و وسیع کلمه باشد که همان «تفکر و اندیشیدن» است در اینصورت هرگز نمی‌توان گفت فلسفه ذاتاً یونانی است. فلسفه بمعنای اخیر وصف بارز انسان است و عبارت دیگر فلسفیدن و فیلسوف بودن، فصل منطقی انسان است. بنابراین فلسفه در ماهیت و ذات نه غربی است و نه شرقی، اختصاص به هیچ قوم و نژاد و حتی زمان مشخص نداشته و ندارد بلکه قدمت پیدایش آن به قدمت پیدایش بشر بوده است و حاصل تلاش انسان است.

و اگر منظور از فلسفه، معنای خاص و اصطلاحی آن باشد، یعنی همان چیزی که بنام فلاسفه یونان از طالس تا سقراط و افلاطون و ارسطو و نوافلاطونیان و مکتب اسکندریه ثبت شده است در اینصورت نیز آنچه در ذات و ماهیت فلسفه مأخوذ است بحث و گفتگو از حقیقت هستی است بدون اینکه تعین خاصی داشته باشد و یونانی بودن یا غیر آن در حد فلسفه مأخوذ نیست که بتوان فلسفه را ذاتاً یونانی دانست.

افزون بر اینکه احتمالاتی چند وجود دارد که شروع فلسفه بمعنای خاص آن، یعنی طرح مباحث نظری و استدلالی از جانب مشرق زمینیان بوده و سپس بدست

یونانیان رسیده است که در ادامه مقال از آن سخن بمیان خواهد آمد.

بنابراین با این فرض که فلسفه حقیقت واحدی است که ذاتاً یونانی است و در سیر تکاملی خود مدت زمانی در دست فلاسفه و اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است و از نظر کمی و کیفی دستخوش تحولاتی بس عظیم گردیده است می‌توان این مرحله از فلسفه را، بنام فلسفه اسلامی قلمداد نموده و مناسبت مذکور بقدری دارای قوت است که هرگز منصفانه نخواهد بود که کاربرد اصطلاح فلسفه اسلامی را مجازی و از روی تسامح بدانیم.^{۲۲}

گروه سوم بر این اعتقاد هستند که از جمله منابع و مأخذ دست اول در فلسفه اسلامی قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و دیگر کتب روایی مانند اصول کافی و غیره می‌باشد.

بدون تردید در فلسفه‌ای که بنام فلسفه اسلامی معروف است عناوین و موارد فراوانی بچشم می‌خورد که برگرفته از کتاب و سنت است؛ استقصای کامل این موارد مجالی و مقالی جداگانه می‌طلبند. ما در اینجا بعنوان نمونه به چند مورد اشارت خواهیم داشت.

در مواردی که حکمای اسلامی به آیه یا روایتی اشاره کرده‌اند یا موضوع بدینصورت است که آن آیه و روایت در تأیید و تقویت یک بیان فلسفی آورده شده است و یا این است که در نتیجه تدریج و اندیشه در بعضی آیات و روایات، یک بحث فلسفی جدیدی مطرح شده است و یا اینکه جواب یک سؤال فلسفی اخذ شده است.

فی المثل ابن‌سینا در اشارات و تنبیهات آنجا که برهان امکان و وجوب را بیان می‌کند به آیه شریفه «...أولم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید» استناد می‌نماید. صدرالمستألهین در موارد عدیده‌ای از آیات و روایات استفاده کرده است. ملاصدرا در بحث رابطه «نفس و بدن» معتقد است که با تفکر در آیات دوازدهم تا چهاردهم از سوره مؤمنون ملهم شده است که بین تن و روان آدمی ثنوتی در کار نیست بلکه تن مرحله نازل روح آدمی است و نفس انسان از جسم او بوجود آمده است:

«ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طین» ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین * ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظماً فکسونا العظام لحمأ ثم أنشأناه خلقاً

۲۲. مجله کیهان فرهنگی، خرداد ماه سال ۶۷، ثبات فلسفه در گذر اندیشه، ص ۱۳.

آخر فتبارك الله أحسن الخالقين».

همچنین در مواردی مانند حرکت جوهری و خلق جدید پایان‌ناپذیر جهان، از آیات قرآنی استفاده کرده است مانند «کل يوم هو فی شأن» و «وترى الجبال تحسبها جامدة و هي تمرّ مرّ السحاب» «بل هم فی لبس من خلق جدید» «يوم تبدل الأرض غیر الأرض» و در بحث امکان ذاتی از آیه شریفه «کل شیء هالك إلا وجهه» استفاده کرده است و معتقد است هلاک عبارت است از لا استحقاقیة الوجود: «إذ الهلاك عبارة عن لا استحقاقیة الوجود، فاستثنى وجهه وهو جهة الوجود الذى هو فعلیة الوجود»^{۲۳} و در مورد دیگر مانند «لو كان فیهما الهة إلا الله لفسدتا» که توارد

در توحید^{۲۵} صدوق از امام هشتم(ع) نقل شده است که «سبحان من لا یحد» که سلب ماهیت از حق تعالی نموده است و بسیاری موارد دیگر که می‌رساند معانی والفاظ مختلفی از متون دینی وارد فلسفه اسلامی شده است.

شاید بتوان گفت اینکه ابواسحاق کندی و ابونصر فارابی در متون فلسفی خود الفاظ انیت و ماهیت را بکار برده‌اند و بخصوص که فارابی توانسته برای نخستین بار مفهوم انیت و ماهیت را از یکدیگر جدا نموده و در بسیاری از مسائل فلسفی از این اصل استفاده نماید، تماماً برگرفته از متون دینی باشد.

بیان تاریخ فلسفه کاپلستون در این زمینه می‌تواند

*** ملاصدرا با تدبیر در آیات
دوازدهم تا چهاردهم سوره
مؤمنون، مسئله جنسمانیة
الحدوث و روحانیة السقا
بودن نفس برایش مطرح
شده و سپس آنرا پورهانی
نموده است.**

مؤیدی برای ادعای مذکور باشد. وی گفته است:

«ارسطو هیچ نظریه‌ای درباره آفرینش الهی یا درباره مشیت و عنایت الهی ندارد. او در واقع لدى الاتضا با لحن تقریباً متفاوتی سخن می‌گوید: یا چنانچه گاهی از خدا بعنوان فرمانده لشکر که نظم را در لشکر برقرار می‌کند، سخن می‌گوید، یا می‌گوید که خدا دوام کون را در مورد موجوداتی که برخلاف ستارگان، غیر قابل هستی ثابت و دائمی هستند، تأمین می‌کند»^{۲۶}.

در اینجا است که ملاحظه حقیقتی بنام فلسفه اسلامی وجود دارد، چه فهم کامل و دقیق این مجموعه فلسفی که بنام فلسفه اسلامی نامبردار شده است بدون آشنایی با معارف اسلامی غیرممکن می‌باشد و این نیز یکی از بهترین مناسبت‌هایی است که وجود حقیقتی بنام فلسفه اسلامی را تأیید می‌کند. حقیقتی که به تسامح و مجاز وصف اسلامی بودن را بخود نگرفته است.

علتین بر معلول واحد را محال می‌شمارد و آیاتی از قبیل «لیس کمثله شیء اینما تولو نشم وجه الله» «هو الأول والاخر والظاهر والباطن» و همچنین است موارد بسیاری که از طریق نهج البلاغه وارد فلسفه اسلامی شده، مانند آنچه که در باب خداشناسی مطرح شده است از قبیل «مع کل شیء لا بمقارن و غیر کل شیء لا بمزایلة» و «لیس فی الاشیاء بوالج و لا عنها بخارج» و «بان من الاشیاء بالقهر لها والقدرة علیها و بانت الاشیاء منه بالخضوع» و مواردی که مربوط به وحدت حقه حقیقیه حق تعالی و نفی وحدت عددیه است؛ مانند «الأحد لا بتأویل عدد» و «لا یشمل بحد ولا یحسب بعد» و «ومن أشاره الیه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه» و «من وصفه فقد حدّه عدة و من عدّه فقد أبطل أزله» و «الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی أزلته» بنابراین مسائلی که ذکر شد و بسیاری از مسائل دیگر مانند خلق و آفرینش و مشیت و لایتنهای بودن حقیقت هستی و... برای اولین بار از طریق معارف اسلامی وارد فلسفه شده است، و در فلسفه ارسطویی وجود نداشته است. در اصول کافی بخش کتاب توحید، از امام صادق(ع) نقل شده که «لا یثبت الشیء إلا بانیة و ماهیة»^{۲۴} و

۲۳. الاسفار الاربعه، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۸۹.

۲۴. اصول کافی، کتاب توحید.

۲۵. توحید صدوق، بنقل از اتحاد عاقل و معقول اثر آیه الله حسن زاده آملی، ص ۱۳۵.

۲۶. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۴۴۱.

گروه دیگری بر این اعتقادند که فلسفه اسلامی اساساً هم از حیث موضوع و هم از حیث غایت با فلسفه یونانی تفاوت دارد. بسنظر می‌رسد رأی مزبور کاملاً افراطی و دور از واقعیت باشد، زیرا بدون تردید، اساس و راهنما و اسکلت فلسفه اسلامی چیزی جز فلسفه یونانی نیست. بدین معنا که اگر آثار فلسفی یونانیان بزبان عربی ترجمه نشده بود و بدست مسلمین نمی‌افتاد مسلمانان هرگز چنین مجموعه‌ای غنی بنام فلسفه اسلامی بصورت کستونی نمی‌داشتند. بدون تردید هم فلسفه ارسطو و هم فلسفه اسلامی از «موجود و عوارض ذاتیه آن» سخن گفته‌اند.

ارسطو در متافیزیک تصریح می‌کند که موضوع فلسفه «وجود چونان موجود است» گرچه در موارد دیگر بصورت‌های متفاوتی سخن گفته است. فی‌المثل در جایی جوهر را موضوع فلسفه دانسته است، ولی بنظر می‌رسد که در همه جا بوجود و عوارض ذاتیه آن توجه دارد و اگر جوهر را موضوع دانسته، در حقیقت جوهر را مصداق بارزی از وجود می‌داند و شاید همین معنا مؤید این نظریه باشد که در فلسفه ارسطویی بین وجود و ماهیت تمایزی وجود نداشته و این ابتکار برای نخستین بار بدست فارابی صورت گرفته است. از اینرو مقسم مقولات عشر ارسطویی، وجود بوده است نه ماهیت، آنگونه که در فلسفه اسلامی مطرح است.

بنابراین نمی‌توانیم بپذیریم که فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی اساساً از حیث موضوع نیز متمایزند، چه هر دو فلسفه پیرامون «وجود و عوارض ذاتیه آن» بحث نموده‌اند. اما در باب اینکه غایت فلسفه اسلامی با غایت فلسفه یونان تفاوتی داشته، از جهاتی قابل پذیرش است چه، فلسفه ارسطویی گرچه در تمییز حقایق از اعتباریات و شناخت علل قصوی یا فلسفه اسلامی مشترک است ولی بنظر می‌رسد که تاکید فلسفه اسلامی در باب شناخت علل عالیه علی‌الخصوص علت اولی منحصر بفرده باشد. یکی از موارد حساس که در فلسفه ارسطو نبوده و در فلسفه اسلامی مطرح شده است، توجه به خدای خالق بعنوان علت فاعلی است؛ در نظر ارسطو «محرك اول یک خدای خالق نیست. عالم از ازل موجود بوده بدون آنکه از ازل آفریده شده باشد، خدا عالم را «صورت» می‌بخشد اما آنرا خلق نکرده است و او عالم را «صورت» می‌بخشد و منشأ حرکت است با کشاندن آن یعنی با عمل علت غایی؛ در نظر ارسطو، اگر خدا بعنوان علت فاعلی فیزیکی علت

حرکت می‌بود و باصطلاح عالم را می‌راند در آنصورت خود نیز متحمل تغییر می‌شد. یعنی عکس‌العملی از متحرک بر محرک وارد می‌آمد.

بنابراین او باید بعنوان علت غایی بواسطه متعلق میل بودن، فاعل باشد. همانطور که ملاحظه می‌شود «ارسطو مایل است که چهار علت را به دو علت «مادی و صوری» برگرداند».^{۲۷}

در فلسفه اسلامی محرك اول، خالق جهان است و جهان هستی تشآن و تجلی و فیض اوست و او هم فاعل است و هم غایت؛ خالقی که یکتاست و وحدت او بمعنای سعه وجودی تام اوست. در حالیکه در فلسفه ارسطویی محرك اول را واحد عددی می‌داند^{۲۸} و وحدت او را وحدت عددیه که صفت اضعف مراتب وجود است. هم چنین باید افزود:

که هیچ دلیلی وجود ندارد که بموجب آن ارسطو هرگز محرك اول را معبود شمرده باشد چه رسد به اینکه او را وجودی دانسته باشد که در پیشگاهش نماز باید گذارد... صریحاً می‌گوید کسانی که فکر می‌کنند که به خدا می‌توان محبت ورزید بر خطا هستند زیرا:

اولاً خدا نمی‌تواند محبت ما را پاسخ دهد و ثانیاً ما در هیچ حال نمی‌توانیم بگوییم که خدا را دوست می‌داریم... خدای ارسطو تنها از طریق علت غایی بودن، علت فاعلی است... و غایت انگاری طبیعت چیزی بیش از غایت انگاری نا آگاهانه نمیتواند باشد.^{۲۹}

البته غیر از بحث «علیت» و «مفهوم خدا» و «مسئله تمایز ماهیت از وجود» موارد دیگری نیز می‌توان بعنوان تغییرات اساسی این دو فلسفه بیان کرد که در این نوشتار همین موارد در تمایز این دو فلسفه از یکدیگر کفایت می‌کند ولی هرگز این موارد نمی‌رساند که فلسفه اسلامی بطور کلی هم از حیث موضوع و هم از حیث غایت چیزی غیر از فلسفه یونان است.

گروه دیگر بر این اعتقاد هستند که ریشه‌های تفکر فلسفی را در مشرق زمین باید جست. درباره اینکه آیا چنین ادعایی صحت دارد نظریات ضد و نقیضی وارد شده است^{۳۰} که فی‌الجمله می‌توان گفت اتدیشه‌های

۲۷. همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲۸. همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲۹. همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳۰. همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۰، کابلستون نیز مخالف این معناست که فلسفه یونان مأخوذ از مشرق زمین باشد.

فلاسفه یونان کم و بیش متأثر از عقاید مذهبی و فرهنگهای شرقی بوده است.^{۳۱}

کسانی بشدت با این ادعا به مخالفت برخاسته‌اند و یا احياناً اسناد و دلائل را غیر کافی دانسته‌اند^{۳۲} و کسانی سعی کرده‌اند که مشرق‌زمین بخصوص مصر و ایران و هند را سلسله جنبان تفکر و اندیشه فلسفی بشر معرفی کنند^{۳۳} و موارد مشابهت بین افکار افلاطون و زرتشت را پیدا کنند.^{۳۴}

شیخ سهروردی نیز در موارد عدیده‌ای از حکمای باستان - فلهویون - یاد می‌کند و با تعظیم و تکریم از کسانی مانند جاماسف فرشا، بوزرجمهر، بهمن و... سخن بمیان آورده که متأسفانه اسناد معتبری در اثبات ادعای مزبور ارائه نداده است.^{۳۵}

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از آنجاییکه تفکر حاصل تحیر و هوش و استعداد بشر بوده است هیچ استبعادی ندارد که بخشی از فلسفه یونان نیز از اندیشمندان پیشین و از جمله مشرق زمینان اخذ شده باشد و فلسفه اسلامی نیز مطابق شواهد و قرائنی که در دست است علاوه بر فلسفه یونان از فلسفه ایران باستان نیز بهره برده باشد.^{۳۶} هر چه هست صرف این احتمال می‌تواند از شدت و حدت این ادعا بکاهد که «فلسفه اسلامی» فلسفه‌ای یونانی بیش نیست.^{۳۷}

کسانی معتقدند فلسفه اسلامی همان کلام اسلامی است. نکته‌ای که اینجا درخور تحمل است اینست که کلام، دانشی است که به دور روش عقلی و نقلی به تفسیر و توجیه و دفاع از دین می‌پردازد. حال اگر در مواردی فلسفه اسلامی در قالب برهان، مثلاً وجود خدا و عالم تجرد را اثبات کند و بعبارتی مآل یک یا چند بحث فلسفی به اثبات ایمان یا نفی کفر منجر شود آیا می‌توان آن مجموعه را کلام نامید؟

پاسخ این سؤال منفی است زیرا فلسفه در مقام «گردآوری» محدودیتی ندارد ولی البته در مقام «داوری» باید ادعای خود را برهانی و مستدل کند. سؤالی که در اینجا مطرح است این است که آیا چنین مباحثی جزء فلسفه اسلامی است یا جزء کلام اسلامی؟

بنظر می‌رسد که در اینگونه موارد کلام اسلامی و بخصوص کلام شیعی به فلسفه اسلامی نزدیک شده است؛ ولی فلسفه اسلامی حد و حدود خود را همچنان حفظ کرده و اینکه در حکمت متعالیه فلسفه و علم کلام در

هم آمیخته شده است البته بدین معنا نیست که مبانی و روشهای این دو خلط گردیده، بلکه بدین معناست که بسیاری از دواعی و مسائلی که دانش کلام در پی اثبات آن بود از طریق فلسفه مستدل و میرهن گردید؛ یعنی حقیقتاً در بسیاری از مسائل، مقصد کلام و فلسفه یکی گردید نه اینکه فلسفه از ابتدا مقید و ملزم به اثبات مبانی دینی باشد چه در فلسفه «إِنَّ الْمَتَّبِعَ هُوَ الْبَرهَان» چطور می‌توان فلسفه اسلامی و کلام اسلامی را یکی دانست در حالیکه بخش عظیمی از مسائل مستحدثت فلسفه اسلامی ناشی از ناخن‌زدنها و مخالفت‌های سرسختانه متکلمین بوده است. کلام و فلسفه در اسلام نه تنها دو چیز کاملاً متفاوت بشمار می‌آمدند بلکه در قرون متقدم، نمایندگان آنها دو گروه جداگانه بودند با دو سنت آموزشی مختلف و هر کدام با نهادهای جداگانه خود، تماس شخصی اندکی بین فلاسفه و متکلمین وجود داشت.^{۳۸}

اگر منظور این است که چون فلسفه فیلسوفان مسلمان با کفر و ایمان ارتباط دارد چیزی جز علم کلام نیست در اینصورت چطور در نظر این گروه، فلسفه اسلامی یکی از «فلسفه‌های ممکن» است و اگر واقعاً یکی از فلسفه‌های ممکن است در اینصورت چگونه میتوان گفت فلسفه با کفر و ایمان ارتباط ندارد، چون حداقل یکی از فلسفه‌های موجود با کفر و ایمان ربط پیدا کرد کما اینکه فلسفه اسلامی چنین است اگر چه بجزأت می‌توان گفت تمام فلسفه‌های موجود از آغاز تفکر فلسفی بشر تا کنون یا مستقیماً یا غیر مستقیم با کفر و ایمان ربط پیدا کرده است،

۳۱. آموزش فلسفه - استاد مصباح بزدی، ج ۱، ص ۲۸، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۳۲. ربیع الفکر الیونانی، عبدالرحمن بدوی، ص ۸۴، الناشر، وكالة المطبوعات و دار العلم، بیروت، الطبقة الخامسة ۱۹۷۹.
۳۳. تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایران بر افلاطون، استفان پائو سی، ص ۹۹، همچنین ر.ک. فلسفه شرق، مهرداد مهرین ص ۲۱۵ و همچنین مقدمه ابن خلدون، فصل نوزدهم.
۳۴. شماع اندیشه و شهود در فلسفه اشراق، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، ص ۳۰.
۳۵. مجموعه مصنفات شیخ سهروردی، تصحیح هانری کرین، ج ۲، ص ۱۱، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۳۶. بنیاد حکمت منظومه سبزواری، مقدمه دکتر محقق، ص ۴، پروفیسور نوشی هیکو ایرونسو، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۳۷. فریه‌تر از ایدئولوژی، دکتر سروش، ص ۳۳.
۳۸. ر.ک. فلسفه و کلام اسلامی، اثر مونگمری وات، ترجمه ابوالفضل عزتی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

یعنی یا به اثبات یک خدای خالق منجر شده یا آنرا نفی کرده است گذشته از آنکه کفر و ایمان، خود می‌تواند بعنوان دو پدیده موجود، موضوع فلسفه قرار گیرد.^{۳۹}

در وجه هفتم یک قیاس مع الفارق بین فلسفه اسلامی و علوم جدید صورت گرفته که با اندکی تأمل به بطلان این قیاس می‌توان پی برد چه، فلسفه مشتمل بر مجموعه‌ای قوانین عقلی ثابت است که پیشرفت بدان معنا که در علوم تجربی است در آن صادق نیست اگر چه همانطور که گفتیم از نظر کمی و کیفی می‌تواند توسعه پیدا کند ولی این بدان معنا نیست که یک قاعده فلسفی تا امروز در مرحله عمل مفید و کارساز بوده است و فعلاً جای خود را به قاعده عقلی دیگری داده باشد.

و اما در خصوص وجه هشتم که گفته شده فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی است باید گفت فلسفه یونانی با فلسفه اسلامی تفاوت جوهری و اساسی دارد بگونه‌ای که بررسی تمام وجه ممیز آن، خود مقالی جداگانه می‌طلبد. در اینجا برخی از موارد تمایز فلسفه ارسطو و فلسفه فارابی و ابن‌سینا بصورت فهرستوار بیان می‌شود.

- تأکید روی ماده و صورت بجای وجود و ماهیت؛

- تمایز منطقی وجود و ماهیت؛

- تقسیم موجود به جوهر و عرض بعنوان یک تقسیم اولی؛

- ارسطو فلسفه را منحصر در تحلیلهای عقلی ندانسته و

لذا فلسفه او پسینی است؛

- ارسطو امکان استعدادی را بجای امکان ذاتی مطرح

نموده و اثبات علت طبیعی مورد نظر اوست؛

- ارسطو صورت شیء را محقق آن دانسته و نظر به

واهب الصور ندارد؛

- ارسطو در مسئله حرکت معتقد بود که چیزی ایجاد

نشده بلکه از بالقوه به بالفعل تبدیل می‌شود و این مقدار را

علت طبیعی انجام می‌دهد؛

- در ارسطو بین طبیعت و ماورای طبیعت هیچگونه

رابطه وجودی قائل نیست؛

- در فلسفه ارسطو فعلیت محض باینجا از علت فاعلی

طبیعی است؛ زیرا چیزی نیازمند به علت فاعلی است که

مرکب از قوه و فعل باشد.

در مقابل در خصوص فلسفه فارابی و ابن‌سینا می‌توان

گفت:

- اعتقاد به فاعلیت ایجادی؛

- تأکید روی وجود و ماهیت بجای ماده و صورت؛

- تمایز وجود شناختی وجود و ماهیت؛

- تقسیم موجود به واجب و ممکن بعنوان یک تقسیم

اولی؛

- طرح امکان ذاتی بعنوان ملاک نیازمندی بعلت و

مسأله تعلقی بودن وجود ممکن؛

- در فلسفه اسلامی بین طبیعت و ماورای آن رابطه

وجودی برقرار است و این رابطه توسط واهب الصور

استمرار می‌یابد؛

- در فلسفه اسلامی علاوه بر فعلیت محض، سخن از

وجود محض نیز هست و فعلیت محض نیازمند بعلت بوده

و وجود محض باینجا از علت است.

بررسی تفصیلی وجوه تمایز بین فلسفه یونانی و

فلسفه اسلامی بخصوص مواردی که بعدها در حکمت

متعالیه ایجاد شده بیش از نمونه‌های یاد شده می‌باشد

مسائلی از قبیل اصالت وجود، وجود ذهنی، احکام عدم،

اعتبارات ماهیت، معقولات ثانیه فلسفی، انواع ضرورتها

و امتناعها و امکانها، حرکت جوهریه، مسئله جسمانیة

الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس، قاعده بسیط

الحقیقه، تقسیم علم به تصور و تصدیق و...

بنابراین ملاحظه می‌شود که با وجود اینهمه تفاوت‌های

اساسی، دور از تحقیق است که کسی فلسفه اسلامی را

همان فلسفه یونانی بداند.

ارزیابی و نتیجه‌گیری

باتوجه به آنچه گذشت^{۴۰} می‌توان مدعی بود که

مجموعه ارزشمند و منظمی تحت عنوان فلسفه اسلامی

وجود دارد که از کندی و فارابی و ابن‌سینا شروع شده و

بدست شیخ اشراق و صدرالمتألهین تکامل یافته و تا زمان

کنونی استمرار داشته است.

مجموعه‌ای که در بسیاری از مسائل و اصول و امدار

حکما و فلاسفه بزرگ یونان و حکمای ایران باستان است

و در عین حال بسیاری از مسائل و اصول اساسی جدید را

از خود دارد.

۳۹. حکمت و معیشت، دکتر عبدالکریم سروش، ص ۳۹، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۳.

۴۰. نگارنده امید دارد که این نوشتار به سهم خود، فتح بایی در جهت دفاع از فلسفه اسلامی باشد، پرواضح است که بررسی تفصیلی مسائل مذکور واستقصا و تبیین تمام وجوه اشتراک و افتراق و در نظر گرفتن سیر تاریخی مسائل از فلسفه ما قبل میلاد تا نوافلاطونیان و بخصوص نحوه تأثیر افکار افلوطین، خود رساله‌ای مستقل می‌طلبد.

مجموعه‌ای که بسیاری از سؤالات مطرح شده از طرف فلاسفه پیشین را توانسته به بهترین وجه پاسخ دهد و بسیاری از مسائل جدید را برای نخستین بار مطرح نموده و بعضاً پاسخ داده است.

مجموعه غنی و منسجمی که در صورت و هیأت حکمت متعالیه تبلور کامل یافته و توانسته عرفان و معارف اسلامی را در خود جای داده و در خدمت دین درآید و یک جهانی‌بینی مقتدری ارائه دهد که تمام مسائل و اصول آن کاملاً بهم پیوسته و در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر است، بگونه‌ای که در فلسفه ملاصدرا، فهم هر مطلبی مترتب بر فهم مطالب قبلی است؛ از بداهت وجود، اشتراک معنوی وجود، اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود تا برهان صدیقین و... بگونه‌ای که گویا تمام مباحث بر یکدیگر ترتیب علی دارند. دراینصورت چگونه می‌توان گفت فلسفه اسلامی، چیزی جز التقاط فلسفه‌های پیشینیان نیست، چه التقاط را با چنین انسجامی، کاری نیست؛ فرضاً اگر چنین مجموعه‌ای نوعی التقاط باشد خود نوعی ابتکار است و گذشته از آن اگر واقعاً فلسفه اسلامی التقاطی بود هرگز در معارف اسلامی هضم نمی‌شد و در دراز مدت در فرهنگ اسلامی باقی نمی‌ماند بلکه در همان سالهای نخستین طرد شده و از بین می‌رفت. فلسفه اسلامی نه تنها به زمان ابن‌رشد خاتمه نیافته بلکه همچنان سیر تکاملی خود را گذرانده ولی متأسفانه بجهت عدم معرفی و عدم انتقال آن به دیگر اقطار جهان همچنان ناشناخته باقی مانده است. و چنین توهمی در بین فلاسفه و اندیشمندان غیر مسلمان و بعضاً مسلمان بوجود آمده که امروزه حقیقتی بنام فلسفه اسلامی وجود ندارد بلکه فلسفه اسلامی مربوط به قرون وسطی است و صرفاً در کاوشها و تحقیقات باستانی است که باید ردپایی از این فلسفه را پیدا کرد.

بنظر می‌رسد که سه عامل عمده مهم وجود داشته که چنین توهم نادرست و بناحقی را ایجاد کرده است؛^{۴۱} عامل اول تأثیر شگفت‌انگیزی بوده که فلاسفه اسلامی در فلسفه و کلام مسیحیت در قرون وسطی ایجاد کرده‌اند و این تأثیر عمدتاً منحصر به آثار ابن‌سینا و ابن‌رشد بوده است که بزبان لاتینی ترجمه شده است.

عامل دوم این است که کسانی که فلسفه اسلامی را خاتمه یافته می‌دانند بیشتر از آثار گزارشات اهل سنت استفاده کرده‌اند حال آنکه در تاریخ اسلام همیشه فلسفه با

تشیح قرین و همدم بوده است.

عامل سوم عدم دسترسی اندیشمندان و فلاسفه معاصر مغرب زمین به فلسفه بعد از ابن‌رشد است که این نقیصه چیزی جز کوتاهی دست اندرکاران امور فرهنگی و کم توجهی فلاسفه اسلامی معاصر، خصوصاً در کشور ایران نیست؛ وقتی آثار شیخ‌اشراق و صدرالمتألهین و اتباع او بزبانهای بیگانه ترجمه و تفسیر نشود طبیعی است که حتی آقای برتراند راسل فیلسوف قرن بیستم نیز از فلسفه اسلامی اطلاعاتی نداشته باشد و خود اظهار بی‌اطلاعی کند. بنابراین برای اثبات این مدعا که امروزه حقیقتی بنام فلسفه اسلامی وجود دارد و این حقیقت چیزی جز مرحله تکامل یافته مراحل قبلی نیست و همچنین برای اثبات این معنا که فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی نبوده بلکه از نظر کمی و کیفی فربه‌تر و کاملتر شده است لازم است که علاوه بر انجام تحقیقات عمیق، با سرمایه‌گذاری مناسب به نشر و معرفی فلسفه موجود، در سطح جهان پرداخته شود و برای نیل به این هدف مقدس، شایسته است که علاوه بر سرمایه‌گذاری لازم، دانشجویان و طلاب مستعد در طریق شناخت و مطالعه فلسفه اسلامی و دیگر دستگاههای فلسفی موجود حرکت کنند.

متولیان فرهنگ اسلامی ما می‌دانند که اگر چه متأسفانه در بسیاری از جهات شاهد انحطاط و سقوط مسلمین بوده‌ایم، و اگر چه اروپای قرون وسطایی ویرانه‌های چندصدساله خود را در بسیاری از جهات از قبیل طب و نجوم و ریاضیات و شیمی و... با تمدن و فرهنگ غنی اسلامی آباد نمود و شاهد سیر قهقریایی مسلمین شد، ولی خوشبختانه در فلسفه و عرفان اسلامی و شرقی چنین خاطره تلخ و ناگواری هرگز تحقق پیدا نکرد و بدون تردید امروزه مغرب زمین سخت تشنه معنویت موجود در این گنجینه عظیم فلسفی عرفانی است.

* * *

۴۱. عامل چهارمی که می‌توان اضافه نمود این است که انسان غربی هیچگاه نخواست است بپذیرد که انسان شرقی نیز دارای اندیشه و تفکر بوده و می‌باشد و همیشه خود را نژاد برتر می‌داند و ردپای این تفکر غلط را که تا امروز هم ادامه دارد، در آثار ارسطو نیز می‌توان یافت که می‌گوید: «... گروهی از آدمیان یعنی مردم بربر همه جا و بنا به طبیعت خود بنده‌اند و گروه دیگر، یعنی یونانیان همه جا و بنا به طبیعت آزادند». ر.ک: سیاست ارسطو، ترجمه دکتر عنایت، ص ۱۴، چاپخانه سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.